



میلاد در یک فیلم دیده بود که مردم خرمشهر تصمیم گرفتند در کنار نیروهای ارتش و بسیج از شهرشان دفاع کنند. لشکر دشمن خیلی بزرگ بود. نیروهای خرمشهر تعدادشان خیلی کم بود. با این همه آنها با شجاعت جلوی دشمن ایستادند.



علی از پدرش شنیده بود که سال‌ها پیش دشمن به آنجا حمله کرد. سربازان عراقی شهرها را بمباران کردند و با قایق از آب رد شدند. تانک‌هایشان را هم از راه خاکی آوردند و به این شهر حمله کردند. جنگ در آخرین روز تابستان سال ۱۳۵۹ شروع شد.



بچه‌ها رفتند پیش بابای علی که داشت ماشینش را تعمیر می‌کرد. بابای علی گفت: جنگ که شد، مرده‌ها و جوانان شهر ماندند تا از شهرشان دفاع کنند. این قهرمان‌ها در کنار نیروهای نظامی ۳۴ روز مقاومت کردند. بین قهرمان‌های شهر نوجوانی ۱۳ ساله هم بود که اسمش بهنام محمدی بود. خیلی شجاع بود.



بابای علی گفت: دشمن وقتی دید مردم شهر تسلیم نمی‌شوند کلی نیروی جدید با خودش آورد و بالاخره خرمشهر به دست دشمن افتاد. نیروهای دشمن هر کسی را که در شهر مانده بود شهید کرد. هر چه در خانه‌ها بود، دزدیدند و خراب کردند و آتش زدند. آن وقت مردم ایران اسم این شهر را خونین شهر گذاشتند.

